

در احوال و آثار و شرح دیوان خطی
حکیم رکن (مسیح کاشانی)

بازمی‌ریزد شکر از نطق شکرخای من...

○ حسن ذوالفقاری - دامغان

اشاره:

بدون شك بازیافت متون خطی و گنجینه‌های نفیس نظم و نثر ادب فارسی در چهارسوی عالم، کاری بالارزش و در خور توجه است. اگرچه تاکنون سعی و جهد علمی و عملی در معرفی این قبیل متون قدیمی انجام پذیرفته است، اما اگر به انبوه کتب خطی در ایران و خارج از ایران (چون شبه قاره هند، پاکستان، ترکیه، کشورهای آسیای میانه و...) نظری افکنیم به اهمیت این کار بیشتر پی خواهیم برد.

در این جستار سفری به سرزمین افکار و اندیشه‌ها و سیری در احوال و آثار حکیم رکنای کاشانی خواهیم داشت تا مگر بهانه‌ای به دست داده باشیم که از این پنجره نیم‌نگاهی هم به دیوان وی اندازه‌یم و نیز گزیده‌ای از اشعارش را در منظر شریف خوانندگان به تماشا بگذاریم.

زندگی

حکیم رکن‌الدین مسعود پسر حکیم نظام‌الدین علی معروف به حکیم رکنای کاشانی و متخلص به «مسیح» یا «مسیحا» و «مسیحی» از شعرا و پزشکان قرن دهم و یازدهم هجری قمری است. پدرش از جمله طبیبان شاه تهماسب صفوی و صاحب دیوان شعر بود. فرزندان نظام‌الدین جملگی از شعرای عصر بودند: حکیم رکن - حکیم نصیرا و حکیم قطبا، طالب آملی پسرخاله آنان بود. فرزند حکیم رکن، محمدحسین، نیز غزل نیک می‌گفت.

حکیم رکنای مسیح از جوانی در دو فن شعر و طبابت سرآمد بود و علاوه بر این دو به قلم نستعلیق از خوشنویسان عصر خویش بود. چنانکه گوید:
روز از خط پیرسی خفی و جلی
نویسم که العبد سلطان علی

حکیم رکن در اوان جوانی به دربار شاه عباس راه یافته و «کمال قرب و نسبت بهم رسانیده چنانکه از کثرت تقرب در سفر و حضر همیشه در رکاب دولت و سعادت، برود خدمت می‌ایستاد و آن خسروانجم سپاه سه روز در کاشان مهمان آن مسیح زمان شده...» (تذکره میخانه، صفحه ۴۹۷)

سفر به شیراز و هرات

بنا بر آنچه از دیوان دوره اقامت وی در ایران به دست می‌آید؛ شاعر بهنگام اقامت در ایران و دربار شاه عباس سفری به شیراز داشته و شاه نشان دیوانی را به او سپرده تا به حاکم فارس نشان دهد و مقرری دریافت دارد. اما حاکم التفاتی نکرده و به همین جهت شاعر قصیده‌ای گلابه‌آمیز به شاه نوشته است. مطلع آن چنین است:

پیش از آن کان ترک را تیر از کمان بیرون رود

ترسم این آهوی غافل از میان بیرون رود
(A - ۳۶)

شاعر در قصیده‌ای دیگر به این سفر اشاره می‌کند:

از در دولت‌سرای چون تو شاهی رفته‌ایم

خویش را زین در به شیراز خراب افکنده‌ایم
(B - ۶۳)

و در ترکیب بندی دیگر سخت از اهالی شیراز در شکایت است:

اهل این بوم ناجوانمردند

همه دودند لیک بی‌دردند
روز و شب همچو گاو عزاری

گرد ادبار خویش می‌گردند

(B - ۱۳۰)

حکیم رکن قبل از سال ۱۰۲۴ (سال اقامت در هند) سفری به هرات داشته و ترکیب بندی در وصف شهر هرات به نظم آورده است.
وی هرات را بهشت رایگان می‌داند که خاکش همقران با ماه است:

خاک هرات اگر نرسیدی به داد چشم

یکباره رسم بینش رفتی زیاد چشم
از بس که روشنت دل اندر سواد او

بی‌منت نگاه برآید مراد او
(A - ۱۳۴)

و گلدسته‌های مدرسه هرات چون دعای مستجاب
بالا کشیده شده است و فرش آن سحاب آسمان
است.

سفر هند و ندامت

حکیم رکنای مسیح روزگار جوانی را با مدح شاه عباس گذرانید تا آن که مرتبه وی روزافزون گشت و به درجه اعلی رسید. به سال ۱۰۱۱ (ه. ق) به سعایت و اغوای حاسدان از چشم شاه افتاد؛ نتیجه خاطر با دنیایی اندوه، ترکیبی در ۶ بند سرود و آنگاه از ایران به هند بار سفر بر بست و به مدت ۳۲ سال در آن دیار غربت نشان ماند. مطلع آن ترکیب چنین است:

گر فلک یک صبحدم با من گران باشد سرش

شام بیرون می‌روم چون آفتاب از کشورش
شاعر معاصر وی میرزا ملک مشرفی در این باره سروده است:

گوهری بفروخت ایران آخر از بی‌جوهری

کز شرف شد پنجه خورشید دست مشتری

وی در قصیده‌ای اتهام جاهلان را ضمن مدح شاه عباس رد می‌کند:

هرچه در حق من آن جاهل حاسد گفتست
بحق جاه و جلالت که همه بهتانست
اگر آوازه‌ام از بزم تو خواهد چه عجب
خلد بزم تو و من آدم و او شیطانست
(A-12)

و گویا شاعر از این سفر سخت پشیمان بوده، چنانکه بارها و بارها این پشیمانی در شعرش انعکاس یافته است.

فراموش کردم نصاب عرب
کنون بر تلنگی نویسم نصاب
(B-9)

شاعر در همین قصیده آرزوی دیدار ام‌البلاد را دارد:

برآرم سر از مکه ام‌البلاد
چو طفلان مکم شیرۀ آن تراب
(A-9)

در قصیده‌ای دیگر حکیم ضمن اظهار ندامت از سفر به هند از شاه عاجزانه طلب عفو و بخشش می‌کند:

از این حدیث بفهم اضطراب و عفو نمای
چنین سخن نکنند بیدلی که مضطربست
(B-173)

در قطعه‌ای دیگر گوید:

آواره از ایران شده‌ام وین دل ویران
مپسند که در هند هم آواره‌تر افتد
زان جمع پریشان که در ایران همه جمعند
هر لحظه رخام چو آتش بسر افتد
عیسی تتم گاه به مادر کشدش دل
یعقوب دلم گاه بفکر پسر افتد!
(B-174)

رکنا پس از سفر به هندوستان در «آگره» به دربار جلال‌الدین محمد اکبر شاه پیوست، سپس به «الله‌آباد» سفر کرد و به درگاه شاهزاده سلیم وارد شد. از آنجا به دکن رفت و سپس در حدود سالهای ۱۰۲۳ هـ. ق) در اجمیر به ملازمت مهابت‌خان درآمد، و بعد به درگاه جهانگیر پادشاه پذیرفته شد و به سال ۱۰۳۷ جهانگیر پادشاه به علت شورش مزاج و بدخونی و عدم وقوف لایق خدمت ندانسته رخصت نمود اما به دنبال بیماری جهانگیر دوباره به خدمت فراخوانده شد و «از روی دلیری و اظهار قدرت مرتکب معالجه شد و مدار بر او دیه گرم و خشک نهاد، از تدبیرات او نیز فایده‌ای مترتب نگشت...»^(۱) (جهانگیری - صفحه ۳۴۰)

در همین سال در برابر ماده تاریخی که برای سال جلوس جهانگیر شاه سرود، به دریافت بیست و چهار هزار روپیه مستمری سالانه نائل آمد (عمل صالح، ج ۱، ص ۲۲۹)

در سال ۱۰۴۳ هـ. ق درخواست سفر مشهد و زیارت حرمین شریفین نمود، از هند به مشهد و از آنجا به کاشان و اصفهان سفر کرد ولی چون شاه صفی توجهی به او نکرد، به شیراز و سپس به کاشان مراجعت کرد و در کاشان ماند تا آن که به سال ۱۰۶۶ درگذشت. سال وفات وی را چنین ذکر کرده‌اند:

«رفت بسوی فلک باز مسیح دوم (۱۰۶۶ هـ. ق)

معیشت

وضع مالی وی چندان خوب نبود و همین امر مایه رنج و تالم خاطر شاعر می‌شد. چنانکه خود می‌گوید: یا جوج وار اهل طلب در تکند و من
در زیر قرض مانده چوسد سکندرم...
(B-82)

در قصیده‌ای دیگر دردمندانه می‌سراید:

چنان تنگ عیشم که در دیده من
فضای دل مور میدان نمایند
ز سوز جگر بسکه خشکست جسم
نفس در تم کار سوهان نمایند
ز ضعف بدن نوح جسم چنان شد
که هر یک عرق میل طوفان نمایند
مرا قطره‌های عرق بر سر مو
همان قصه سوی و سندان نمایند...
(B-37)

ناداری و فقر یک لحظه روان و روح شاعر را رها نمی‌کند و شاید همین نامرادی و عدم تمکن مالی بود که او را به سوی سرزمین آرزوها - هند - کشانید.

مذهب

رکنای مسیح شاعری مسلمان و آزاده، بدور از هرگونه تعصبات خاص رایج زمانش بود. او شاعری شیعی و دوستدار خاندان اهل بیت (ع) بود.

ارادت تام او را می‌توان از قصایدش فهمید. شاعر قصاید فراوانی در مدح و ستایش و نعت حضرت محمد (ص) و دیگر خاندان عترت سروده است. در ستایش و نعت حضرت رسول گوید:
ای در محیط حشمت تو یک صدف فلک
وی در دکان حسن تو یک گوهر آفتاب
در گردنش خطوط شعاعی رسن شود
بیچند اگر ز حکم تو روزی سر آفتاب
(B-10)

در قصیده‌ای دیگر ضمن مدح و ستایش اسدالله الغالب علی بن ابی طالب (ع) گوید:
کجا خیال رخ یار در نظر گنجد
کجا بدیده خفاش مهر در گنجد
چنان بود که فند عکس آتش اندر آب
خیال روی تو هرگه بچشم تو گنجد
او معتقد است که حتی خیال عشق علی (ع) در خاطر قمر نیز نمی‌گنجد:

ز آفتاب ستانند خراج شیردلی
اگر خیال روی تو در خاطر قمر گنجد
در قصیده‌ای دیگر علی (ع) را خورشید جهاننابی می‌داند که در شب سلخ با طلعت وی مه در نظر نمی‌آید.

خورشید جهانناب علی آنکه شب سلخ
با طلعت او پیکر مه در نظر آید
گر دخل دو عالم بیکی کیسه کند چرخ
در چشم و دل همت او مختصر آید
(A-29)

در مدح امام ثامن حضرت رضا (ع) قصیده‌ای پرداخته با مطلع:

دشمن جانم اگر غمزه جانان گردد
زندگی آید و بر گرد سر جان گردد
(A-30)

حکیم رکنا حال بد خویش را به سلطان خراسان بازگو می‌کند و از آن درگاه گشایش و فتوح کار خود می‌طلبد:

دوش گفتم بدل خویش که ای دل حالت
چون سر زلف بتان چند پریشان گردد
حال خود گوی به سلطان خراسان یکبار
که از او کار دل خلق به سامان گردد

حکیم و معاصرین

رکنای مسیح در میان سخن‌شناسان پایه‌ای والا داشت چنان که پس از بازگشت به ایران «اوجی نظری» بدین‌گونه از دیدارش اظهار خشنودی می‌کند:

میان هم‌نفسان خواستم مسیحا را
هزار شکر که دیدم حکیم رکنا را
سفینه سخن از ورطه بر کنار آمد
گذر به ساحل ایران فتاد، دژیا را

کهن شراب جوان نشاء طبیعت او
نوید عمر طبیعی دهد احیا را
ز می مباد نهی دست ساقبی که رساند
به پابوس صراحی پیاله ما را...

(خزانه عامره، ص ۴۱۲ و سرو آزاد، ص ۸۹)
در میان شعرا میرزا صائب افتخار شاکردی او را داشته است، چنانکه نامش را در پایان غزلی که به استقبال از حکیم ساخته بود، بدین‌گونه با احترام آورده است:

این آن غزل حضرت رکناست که فرمود
«بای ملخی پیش سلیمان چه نماید»
اما حکیم با شاعر همشهری و معاصر خود رفیعی کاشانی معروف به «میرحیدر معمای» سر دوستی نداشته است، چنان که گوید:

سوی هندوستان گریخت چون فیل
ز آتشم حیدر معمای
کز سری بدن چو کله بران
بگشاید دکان گیانی

چه شود گر وظیفه او را
به من خسته لطف فرمائی
من سگ درگه توام به مثل
سگ نشیند به جای گیانی...

(A-162)
مولانا نادم گیلانی معاصر حکیم رکنا، رباعی زیر را در مدح وی گفته است:

عالم که کنون ططنه ماست درو
وز شورش ما هزار غوغاست درو
گر دیده انصاف، روبینی نکنند
یک عالم و یک حکیم رکناست درو
(تذکره میخانه، ص ۸۳۸)

یکی از شعرای معاصری مولانا اقدسی مشهدی (متوفی به سال ۱۰۰۳) است که در مجموعه الخیال خویش حکایتی منظوم از او آورده است.

سخندان اقدسی آن بلبل مست
که بودش چون زبان و هر سخن دست
بیانش در فصاحت جان دمیدی
ز طبعش بر جگر ریحان دمیدی
خیال بکر بسر طبعش مسلم
نژاید مکر آری غیر سریم...

و بنا بر آنچه که از حکایت فوق برمی آید وی به اقدسی ارادت تام داشته است. از جمله شاعران معاصرش «حکیم طالب آملی» است که بسرخاله حکیم رکن و پدرزن برادرش نصیر بوده است. در رثای وی سروده است: فرزند عزیز و طالب خویشم رفت زین واقعه تا چه یادل ریشم رفت... (تذکره میخانه، ص ۸۳۸)

حکیم و شعرای قبل از او:

در دیوان او تأثیر از شعرای گذشته به خوبی دیده می شود. در زیر به چند نمونه اشاره می شود: فخرالزمانی (تذکره میخانه، ص ۴۹۷) گوید: «بفرمان قضا جریان شاه عالمیان در آن ایام آن معدن فطرت، دیوان عندلیب گلزار معانی یا با فغانی را غزل به غزل، از ابتدا تا انتها جواب گفته، الحق که آن دیوان را خوب تتبع نمود.» برای نمونه مطلع چند غزل از دیوان حکیم رکن را با دیوان یا با فغانی شیرازی مقابله می کنیم:

ای سر نامه تو عقل گره گشای را

ذکر تو مطلع غزل طبع سخن سرای را

(دیوان / ۷۴)

مسیحا:

عقل چه سان نظر کند ساحت کبرای را

بر سر شیشه نیست ره مرد برهنه پای را

(A - ۱۹۶)

بابا فغانی:

بهر گلشن که بینم میتلانی رونهم آنجا
ز داغش آتش افروزم و پهلونهم آنجا
(دیوان / ۸۶)

مسیحا:

به کویت ره نمی یابم که ببخود رونهم آنجا
متاع کفر و ایمان هردو بر یکسو نهم آنجا
(B - ۱۹۶)

بابا فغانی:

به ترانه ندیمان نتوان نبود ما را
چو بود غم تو در دل زطرب چه سود ما را
(دیوان / ۸۱)

مسیحا:

بصفت آدم اکنون که خدا ستود ما را
چه غمست ازینکه شیطان نکند سجود ما را

(B - ۱۹۶)

بابا فغانی:

صبح است و جلوه داده مستان پیاله ها را
روی از نشاط خندان، گلها و لاله ها را
(دیوان / ۸۸)

مسیحا:

در بیستون گشاید دل قفل نالها را
تا داغ تازه گردد بر سینه لاله ها را
(B - ۱۹۹)

بابا فغانی:

گر به شمشیر جفا پاره کنی سینه ما
همچنان مهر تو ورزد دل بی کینه ما
(دیوان / ۹۳)

مسیحا:

خار غم رسته سراسر همه از سینه ما
چون فند عکس گل لاله در آئینه ما
(A - ۲۰۱)

رکنای مسیح به دلیل توجهی که به خاقانی و سبک وی داشته چندین قصیده وی را استقبال نموده است. از جمله استقبال قصیده شبنیه خاقانی به مطلع:

مرا دل پیر تعلیم است و من طفل زبان دانش
دم تسلیم سر عشر و سر زانو دبستانش
(دیوان / ۲۰۹)

این قصیده خاقانی از محکم ترین و استوارترین قصاید ادب فارسی است که قریب چهل تن شعرای فارسی زبان به استقبال آن رفته اند از جمله مسیحی کاشانی قصیده ای به همین وزن و قافیه در ۲۸ بیت به مطلع زیر سروده است:

بین دریای چشمم را و زور سیل مژگانش
بیاور بر زبان دیگر حدیث نوح و طوفانش
(B - ۶۲)

که قصیده مذکور از بهترین آثار حکیم است. در میان قصاید حکیم قصیده ای دیگر است به استقبال و اقتضای حبسیه خاقانی به مطلع:

خاقانی:

صیحدم چون کله بندد آه دودآسای من
چون شفق در خون نشیند چشم شب پیمای من

مسیحا:

باز می ریزد شکر از نطق شکرخای من
می شود شیرین دهان شکر از حلوی من
(A - ۹۷)

ابیاتی از قصیده موصوف:

بس که میکارم در آتشگاه طبع خود شکر
شعله آتش بود نی شکر صحرای من
دست طبع من زرد در دامن خورشید چاک
زان نهد زنجیر چرخ از کهکشان برای من
زان نسوزد نطفه معنی مرا در صلب فکر
کز خضر میراث دارد آب آتش زای من...
گرچه در حلوا نمک افکندن از دیوانگی است
شور در عالم فکندست از نمک حلوی من...

موسی طبعم ز آتش آب میگردد مدام
خشک می ماند خرد پیش ید بیضای من...
پوست خشکیدست از غم همچونی بر پیکرم
بوربای مسجد حسرت شده دبیای من...
از دیگر قصاید مدحیه حکیم رکن قصیده ای است به مطلع:

آنان که شام هجر به آهی سحر کنند
با مهر، سر ز روزنه صبح برکنند
(A - ۳۱)

که استقبال از قصیده مسعود سعد سلمان است به مطلع زیر:

چو مردمان شب دیرنده عزم خواب کنند
همه خزانه اسرار من خراب کنند

آثار

مسیح از جمله شاعران پرکار بود. چنانکه نصرآبادی (تذکره، ص ۲۱۴) عدد اشعار وی را تا صد هزار رسانده و گوید: «در منزل حضرت صابیا ده دیوان از او ملاحظه شده...» وی در آغاز جوانی به شاعری پرداخت و عمری دراز یافت و همین سبب توفیق او گشت، چنان که سه دیوان شعر (یکی در ایران

و دو در هند) فراهم کرد. آثار وی بدین قرار است:

۱. دیوان شعر

کلیات اشعار حکیم رکن تاکنون به چاپ نرسیده است و نگارنده این سطور به قصد تصحیح آثار حکیم در تدارک آن هستم.

از دیوان وی چندین نسخه در ایران و خارج از ایران موجود است به قرار زیر:

الف - قدیمترین نسخه متعلق به کتابخانه ملی ملک به شماره ۵۲۳۰ به تاریخ ۱۰۲۴ (ه.ق) است در بلده اجمیر نوشته شده، شامل اشعار دوران جوانی حکیم و توقف وی در اجمیر و ملازمت زمانه بیگ مهابتخان است. (یعنی ۴۲ سال قبل از وفات شاعر)

این دیوان شامل ۱۱۴ قصیده، ۲۱ ترکیب بند، یک ترجیع بند، ۷۹ قطعه و ۴۲۱ غزل است. مجموع ابیات این دیوان بالغ بر ده هزار بیت است و ما در این نوشتار براساس همین دیوان به نقد و بررسی آثار وی پرداختیم.

ب - نسخه کتابخانه ملی تبریز به شماره ۲۶۵۵ با تاریخ ۱۰۲۶ (ه.ق)

ج - نسخه کتابخانه پاریس به شماره 2087 supp با تاریخ ۱۰۵۶ ناتمام.

د - نسخه مرحوم وحید دستگردی به همراه دستخط شاعر

ه - نسخه کتابخانه بانگی پور (فهرست، ج ۳، ص ۱۰۷)

و - نسخه کتابخانه آیت الله مرعشی در قم

ز - نسخه علی یار صفراف در باکو

ح - گزیده غزلیات متعلق به جنگ خطی آستان قدس به شماره ۴۴۹۳ با تاریخ ۱۰۵۵

ط - چند مثنوی و قطعاتی از اشعار وی متعلق به کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره های ۱۱۴۱ و ۲۳۴۴/۶

ی - نسخه کتابخانه موزه بریتانیا به شماره Add.7815

۲. مجموعه خیال

مجموعه ای از حکایات قدیم و جدید به شکل متفرقه به وزن خسرو شیرین نظامی شامل دو هزار بیت به نام شاه عباس که در ایران به نظم آورده است. نسخه ای از آن همراه ساقی نامه و قضا و قدر وی در کتابخانه موزه بریتانیا به شماره Or.475 محفوظ است.

از آن مثنوی است (در صفت معراج):

شبی روشن برویش چشم امید
گریبانش بر از گلهای خورشید

ز رشک خرمن ماه اندر آن شب
فلک را داغها بر دل زکوکب

شبی در وی دمیده صیحدم روح
مه بدر اندر آن دریای شب نوح

تنور بدر از طوفان مهتاب
فگنده عالمی را بر سر آب...

(در صفت شب فراق و ظلمت آن):

شبی بی بهره از نور خدایی
سیاهی بخش ایسم جدائی
ظلمت مظهر قهر خداوند
بظلمت خانه او مهر در بند

سبه گردید در وی چشم امید
ز تازیکی درو گم گشته خورشید...

۳. ساقی نامه

در ۳۲۰ بیت و از جمله بهترین ساقی نامه‌های موجود است. فخرالزمانی (تذکره میخانه، ص ۵۰۵) متن کامل آن را ذیل ساقی نامه سرایان آورده است از آن ساقی نامه است:

دلا چند از این دستبرد خمار
بتاراج میخانه دستی برآر
زمینست میخانه کز فیض می
درو گل دمد، چه بهار و چه دی
اگر فتنه زاید جو آب از زمین
مخورغم در آن خاکِ عشرت‌گزین
که گر شعله بارد چو برف از هوا
ز گرمی نگیرد در آن خاک پا
چرا یکدم از درد دل فارغی
کنون کز قماط و کفن فارغی...

بمن ده یکی جرعه از جام جم
که در جام پیداست انجام جم
می ده که چون در قدح جا کند
چو آتش دوان میل بالا کند
شود کاسه گر سرنگون چون فلک
نیفتد چو خورشید از وی بتک
بیا ای خداجوی فرخنده پی
که در مصر میخانه با بانگ نی
زلیخای خم را خدابخوان کنیم
درو یوسف می بزنندان کنیم
می در صفا رشک ارواح قدس
که کرده خرد نام او، راح قدس...
بجز این، ساقی نامه دیگری در قالب ترکیب بند
سروده است به مطلع:

ساقی بده آن می که کلید دل و جان است
واندر دهن مرد خردمند زبانست
(۱۵۰ - A)

۴. قضا و قدر

نسخ آن متعدد است: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، خطی، به شماره ۱۴۲۷، کتابخانه سهسالار (۱۰۴۳)، الذریعه (۱۷/۱۴۶)
از آن مثنوی است:

دلا پیوسته در بند رضا باش
چو شاهین عدل میزان قضا باش
بگرم و سرد همچون سایه خوش باش
اگر هم آفتابی سایه‌وش باش
چه سود آخر ترا زین گرم و سردست
که چون سایه قضا دنبال مردست...

۵. رام و سیتا (؟)

دکتر ذبیح الله صفا (تاریخ ادبیات ایران ج ۵ / ۱۱۹۷) نظم مثنوی «رام و سیتا» را نیز (در برابر خسرو شیرین) بدو نسبت داده و نسخه‌ای از آن را به شماره ۱۲۵۰ در کتابخانه موزه بریتانیا معرفی نموده است؛ حال آن که این منظومه از آن «ملا سعدالله الهانی بنی» متخلص به «مسحاح» است که نسخه‌ای از آن در کتابخانه ملی ملک به شماره ۵۶۱۱/۷ موجود است و اشتراک تخلص این دو شاعر، موجب شده است که آقای دکتر ذبیح الله صفا آن را از مسیحاحی کاشانی بدانند.

۶. ضابطه العلاج

کتابی است عربی در فنّ معالجات که تقی الدین کاشی (عرفات العاشقین به نقل از تذکره میخانه، ص ۵۰۴) آن را چنین وصف می‌کند: «در غایت تنقیح و لطافت، نسخه‌ای در نهایت توضیح و بسط... می‌گویند که در آن نسخه گرمی فوائد نفیسه درج نموده و خلاصه مقصود و زبده غرض از معالجات حکما و تجربیات اطبا در قلم آورده...»
آقای بزرگ تهرانی (در الذریعه ۴/ ۱۰۴۲) گوید: سیدشهاب الدین مرعشی نجفی برایم نوشته است که دیوان حکیم و نسخه از کتاب طب حکیم رکنا نزد وی موجود است و به احتمال قریب به یقین باید کتاب موصوف باشد.

۷. نظم قصه یوسف ترکش دوز و شاه عباس
(الذریعه به نقل از نصرآبادی، ج ۴/ ۱۰۴۲)

اخلاق و عقاید

عموم تذکره نویسان حسن خلق و رفتار نیکوی حکیم رکنا را ستوده‌اند، چنانکه نصرآبادی (تذکره، ذیل رکنا) گوید: «حقا که ملکی بود در لباس بشر. سخنان حکیم و اعتراض از زندگانی درباری و ندیمی پادشاه گویای این حقیقت است و این بیت‌ها چه خوب از این معنی حکایت می‌کند:
درد سر بود اگر بر سر ما افسر ما
شد کلاه نمدی صندل درد سر ما»
محمد عارف شیرازی (در لطائف الخیال تالیف ۱۰۷۸ هجری قمری شماره ۴۳۲۵) گوید:
«... در وقت مراجعت از هند این حقیر در دارالفضل شیراز ایشانرا ملاقات نمود الحق عالی فطرتی بود که مرغ خیال بلندپروازش سیمرغ فضای قبول و شاهباز اوج عقول تواند بود...»
تقی الدین اوحدی (عرفات العاشقین خطی) می‌نویسد:

«... بنده در خدمت (حکیم رکنا) تا «مندو» صحبت داشتم. اشعارش خوب به اتفاق گفته... و شعرگفتن بل جمیع حالات، وی را مسلم آمده است. خاص که به جمیع امور در نشاء ظهور ملهم میگردد. مسیح و فتست به اسم و مسمی...»

تقی الدین کاشی (در خلاصه الأشعار خطی) گوید:
«... جوانیست به جودت طبع و حدت ذهن آراسته و به زیور صنوف علوم و فنون فضائل پیراسته... سریع الذهنی که به سبب جودت فهم، تمامی فضلی زمان از بحر دانشش معترف... صادقی بیگ افشار معاصر وی در مجمع الخواص می‌نویسد: «جوانیست خوش مشرب و خوش رفتار و هرگونه شعر می‌گوید...»
عبدالنبی فخرالزمانی (میخانه، ص ۴۹۳) وی را حکیمی تمام عیار، سخنوری بلندوقار می‌داند که «اشعار دلپذیرش بغایت رنگین است و اصناف سخنانش بینهایت متین. بحریت مملو از حکمت و دریانیت مالا مال معرفت، آنقدر دانش و فضیلت دارد که شاعری، دون مرتبه اوست...»

و این همه که تذکره نویسان از وی گفته‌اند اندکی است از حقیقت امر. فضائل و صفات و اخلاق نیکو و اندیشه‌های وی در همه جای ابیانش پیداست.
وی چون طبیب معنوی انفاس مسیحایی خود را به گوش اهل درد می‌رساند که:

هر که خورشید صفت در طلب سیم و زر است

همچو خورشید در اقلیم زمین در بدر است

(A - ۹)

سرد و خشک دوجهان پیش دلش هردو یکست

هر که از خاک قناعت لب او چرب تر است

(A - ۹)

به عقیده وی در کم و بیش ایام نباید پیچید چرا که:

این حیات دو سه روزه کز غم نکند

هر که مردست غمش بیهده درهم نکند

(B - ۱۵۲)

باید خاک شد در اینصورت است که خورشید

چاروب این خاک است:

گر شوی خاک ز آرایش تن پاک شوی

هم صبا سوی سبهرت بردار خاک شوی

غنچه نیم شکفته شوی از چاک جگر

جهد کن جهد، که چون گل همه تن خاک شوی

(B - ۱۵۲)

حکیم فرزانه، زرطلبی را از غایت حرص و طمع

می‌داند:

تا یکی ورد کنی نام زر از غایت حرص

بگشا چشم قناعت که همه خاک زرت

من از آن نوع خسیسم که در این کشور خاک

کیمیما در نظر همت او معتبر است

(B - ۹)

او در بزرگی بهر نانی را سخت دشمن می‌دارد و آن

را کار سگان دربان می‌داند:

چند بتوان بهر نان بر هر دری گشتن مقیم

نی غلط گفتم که سگ آن به که در بانی کند

(A - ۳۳)

در نظر حکیم هر دو جهان کمتر از نیم جو است

وقتی که قرص جوینی برایش مهیا باشد:

مزرع سبز فلک جودست ولی

زان شعیری ندهد بخت به ارباب شعور

لیک من هر دو جهان را به جوی نستانم

نیم روزی که شود قرص جوینی مقدور

(B - ۳)

اما جای تعجب است که چگونه شاعری با چنین

طبعی بلند و سخنانی نغز، خود برای نیم نان قرص

جوینی مبالغه را به بلندترین پایه رسانیده و طالب صله

است!

و این بندگی را تا بدانجا رسانیده که خود را سگ

درگاه شاه عباس می‌داند:

باز رفتم بر سر احوال آصف خسروا

تا بدانی خاطرش چون با سگ این درگه است

شد چو سگ دیوانه و صدیاوه‌ام پیغام داد

این سگ درگاه، الفصه صد دشنام داد

اوکه باشد گوش سگ را تنگ از پیغام او

من سگ این درگه کی بشنوم دشنام او

(B - ۱۳۸)

و یا در ترکیب بندی دیگر گوید:

باز آمدم که پیش سگت معتبر شوم

باز آمدم که زحمت این خاک درشوم!

(B - ۱۶۰)

شاعر مدعیان خام را سخت به باد انتقاد گرفته و

گوید:

نشناخته عیسی ز خزان، مدعی خام

و آنگاه زهم فرق نکرده دم و دم را

...

خصم خر عیسی است و گر منکر اینست
آرم بگواهی بر او لسوح و قلم را
حتی در جائی طیب نمایان را که ماه از مهر و مور
از مار نمی دانند، سخت به باد انتقاد گرفته و این بار
نیش قلم را چون نیشتر بر جان این گروه مدعی فرود
آورده و به طعنه و مزاح گوید:

جماعتی ندانند ماه را از مهر
جماعتی که ندانند مور را از مار
بعلم طب شده مستظهر و نمی فهمند
که فرق هست میان طیب با بیطار...
(A-۵۰)

به اعتقاد «رکنا» تدروی در بسط زمین موجب
سرنگونی است:
این جهان چیست بساطی که اگر تدروی
چون کلی را که برد کفش بری از پایش
(B-۶۳)

لباس فقر و فنا انسان را از صد هزار بلامی رهاوند
رکنای مسیح خرسند است که به ملک فقر درآمده
است:

تا در لباس فقر و فنا درنیامدیم
از قید صد هزار بلا برنیامدیم
سر بر زمین فقر بمنت نهاده ایم
کاندر زمانه عاشق افسر نیامدیم
رقتم همچو مردان بر حجله فلک
همچون عروس طالب زیور نیامدیم
در طبع فقر جاذبه کهر با نبود
با رنگ کاهی از هوس زر نیامدیم
همچون مسیح عیسی وقت خودیم ما
سهلست اگر مساوی هر خر نیامدیم

تنها با پاک شدن جسم از منیت است که تن بوی
تجلی می گیرد:
خواهی از وصل تنت بوی تجلی گیرد
پاک شو جسم از این مان و من خون آلود
(B-۲۴۷)

او سر سرفرازی را در عشق بازی می داند و پس:
میکوش که سر به عشق بازی
کاین است طریق سرفرازی
(B-۱۵۶)

در ترجیع بندی به تفصیل شرح عشق و عاشقی را
بیان کرده و سخنان سوزان خویش را با دمی گرم تر
بیان می دارد:
باز حرف عشق سوزان می ززم
آتش اندر کفر و ایمان می ززم
خضر اگر بخشد بمن آب حیات
من همان حرف از بی نان می ززم
نوح اگر خواهد مدد از آه من
آتش اندر جان طوفان می ززم
او مذهب عشاق را پیشه کرده است اما کی کار
عاشق یا مذهب است؟

مذهب عشاق دارم نی غلط
عاشقانرا کار کی با مذهب است
سربسر عشقست سر تپایی ما
نیم جانی هم بزحمت داخلست
(A-۱۴۳)

عشق چندان بردش کارگر افتاده است که تن از
نیم جان گرانبار است. وی دردمندانه و از سر نیاز به
امید اجابت چنین مناجات می کند:

یارب به سبکه که بسازند ز اشک
یارب به رشته که بپایند ز آه ما
یارب به گلشنی که بود یک گلش سپهر
یارب به بلبلی که بود یک پرش صبا
یارب بدان غریب که هر شام چون شفق
خونش همه بروی دود از هزار جا
یارب بدان حریف که هر صبح چون فلک
از شیشه خون خویش بنوشد بناشتا
یارب به هستی تو که هستی همه زتست
کین صید بسته را کن از این دامگه رها
(A-۷)

سبک شعر
«سبک»، مجموعه ای از خصایص و ویژگیها است
که شعر شاعری را با شاعر دیگر متمایز می سازد. گاه
این تمایز محسوس و ملموس است و گاه
غیر محسوس. مجموعه ای از عوامل چون عناصر
لفظی و معنوی، آرایه ها، سیر افکار و اندیشه، گفتار نو،
قاللهای جدید و... باعث می شود شاعری را «صاحب
سبک» بدانیم.

«حکیم رکنا» شاعری است در فاصله بابا فغانی،
بیدل و صائب؛ یعنی ۲۴ سال بعد از بابا فغانی به دنیا
آمده و ۱۰ سال بعد از مرگش بیدل متولد شده است.
این سه شاعر هر کدام شاخص سبکی معروفند: بابا
فغانی مؤسس مکتب وقوع، بیدل شاخص سبک هندی
و صائب سرآمد سبک اصفهانی است.

چنانچه برای هر سبکی پنج مرحله تأسیس،
تکامل، اوج گیری، انحطاط و استحاله قائل شویم
می توان گفت رکنای مسیح در مرحله تکامل سبک
هندی قرار گرفته است. در میان تذکره نویسندگان نیز به
کلام رنگین و تازه وی اشاره رفته است چنان که ملا
عبدالنبی فخرالزمانی (میخانه، ص ۴۹۲) گوید:
«حکیمی است تمام عیار، و سخنور است بلند وقار،
اشعار دلپذیرش بغایت رنگین است و اصناف
سخنانش بینهایت متن...»

تقی الدین کاشی (در خلاصه الاشعار خطی) بعد از
ذکر پدر حکیم رکنا، درباره خود وی در سال ۹۹۲
هنگامی که شاعر ۱۹ ساله بوده می نویسد: «در این اتنا
بعضی اوقات شریف را بنظم غزلیات رنگین و قصاید
متین و رباعیات دلنشین مصروف می سازد و میتوان
گفت که در سبک شعری انام و مناشیر بلغای ایام
انتظام دارد... در طرز غزل و رباعی و مثنوی نیز اشعار
لطافت آیات و رباعیات حقایق سمات دارد...»

تقی الدین اوحدی (عرفات العاشقین به نقل از
پاورقی تذکره میخانه، ص ۵۰۷) گوید:

«اقسام سخن از غزل و قصیده و مثنوی و رباعی و
قطعه همه را خوب گفته... چون قصیده دست کمال
اسمعیل و تنبیه ردیف و چندین طرح دیگر، فی الواقع
قدرتی غریب در سخن دارد و شعر گفتن بل جمیع
حالات وی را مسلم آمده است...»
عمده شهرت حکیم رکنا در سرودن قصاید غرا و
غزلیات لطیف است.

اگرچه در مثنوی و رباعی و قطعه و سایر اقسام
سخن طبع آزموده، اما توفیقی نیافت، حکیم رکنا در
قصیده قصد برابری با خاقانی را داشته چنانکه دو

قصیده وی را جواب گفته است و در این مورد
می گوید:

بلرزد آنچنان در گور خاقانی ز رشک من
که یک جنبش بکاشان افکند از خاک شروانش
(B-۶۳)

اما هیچگاه اعتقاد و ازدنش را به خاقانی کم
نمی کند:

بحکم اندر تن من آورد خاقان اگر روزی
مرا قالب نماید آرزوی روح خاقانی
(B-۱۱۳)

در غزل نیز بیت بیت دیوان بابا فغانی را به امر شاه
عباس جواب نیکو گفته است، چنان که گذشت. اما در
مثنوی به رعایت و احترام نظامی خسرو شیرین نگفت
و تنها مجموعه ای از حکایات به وزن خسرو شیرین
سرود.

حکیم رکنا از ادامه دهندگان سبک «وقوع» است که
توسط بابا فغانی بنیان نهاده شد. اساس این مکتب بر
بیان حال یا شرح جزئیات و جزئی گویی استوار است.
مراد از «جزئی گویی» بیان جزئیات رفتار عاشق و
معشوق است که در گذشته به ندرت سابقه داشته در
حالی که در این سبک بسیاری از حرکات عاشق و
معشوق به وصف درمی آید. در زیر به نمونه هایی از
شبهه «وقوع» در غزلیات رکنا اشاره می شود:

شبهه مژگان او از تنددستهای ناز
جوی خون در استخوانم بست و پنداری نکرد
در سر زلفش تو گویی صد گره درهم فناد
زانکه چندی شد که باد صبح عطاری نکرد
(A-۲۳۴)

□ زیرحمی اگر روزی کنی تیر از دل ریشم
نفس در سینه چون قلاب پیکان را نگه دارد
بیاد صبح اگر تازی ز موی خود دهی اول
منادی کن که هر کس هست ایمان را نگه دارد
(B-۲۳۲)

□ شوخی ز قضا آمد و نیم دل ما برد
من ماندم و نیم دگر آن نیز صبا برد
باد سحر از بوی خطش بار گران داشت
وین بار گرانها همه ره تا بخطا برد
عیار من آن دم که ز من دل بر بودی
خود را بمن از پیش نمود و ز قفا برد
از چاه زرخدان تو آگاه نبود دست
آن شاه که از چشمه خضر آب بقا برد
دود نفسم در لب تو تنگ شکر سوخت
آب مژه ام از کف تو رنگ حنا برد
ز نهار مسیح از خودی خویش برون آی
کز خود برهد هر که رهی سوی خدا برد
(A-۲۲۹)

و بسیار نمونه های دیگر که مجال ذکر همه آنها
نیست.

موضوعات شعری

الف - فخریات

یکی از عمده ترین ویژگیهای شعر حکیم رکنا
فخریات اوست که جای جای دیوان حکیم را فرا گرفته
است به نحوی که گاه این غلو تعریف را به پایه خاقانی
رسانده و گاه بوی شعر ابوالعلاء را به خود گرفته:

گر نبود آه من با نفس سرد غیر
برفتد از صلب کون نطفه نشوونما
خاطر من آفتاب وقف کند بر سپهر
بیکر من استخوان طرح نهد بر هما
گر نبود پا و دست بس بودم عقل و روح
عقل نماند ز دست روح نیفتد ز پا...
(A-1)

در جائی دیگر نطق و کلک خود را برتر از لب
یوسف و کف موسی دانسته:
نظمم به خنده از لب یوسف برد شکر
کلکم به جذب به از کف موسی کشد عصا
(B-7)

در قصیده‌ای ضمن پشیمانی از سفر هند فریاد
می‌زند که:
بکس نسبتم نیست ز اهل هنر
هنر می‌رساند بمن انتساب
از آن بر زمین چون سپهرم سبک
از آن در جهان چون جهانم خراب
(A-9)

در قصیده‌ای دیگر ضمن شکایت از بخت
واژگون، دامن طبع خود را پرگوهر می‌داند و همت بلند
خویش را می‌ستاید:
آتش از کلکم چکد وز دفترم آب حیات
کی بمیرد هر که آتش کلک و اینش دفترست
سر فرو نازم بدین قرص جوین آفتاب
چشم سبز همتم همکاسه اسکندر است
(B-19)

در کمتر غزل یا قطعه و قصیده‌ای است که شاعر
به لطف طبع و فکر بکر و کلک سحرآمیز خود آفرین
نگفته باشد:

شعرم آنگونه نمک بخش کند بر عالم
که ز یک مصرعش این حق نمکدان گردد
پنبه مهرومه از گوش برون آرد چرخ
طوطی طبع من آنجا که غزل‌خوان گردد
(A-30)

در قصیده‌ای سخن خود را با قوت می‌داند و
می‌گوید:
تا چنین سحر حلال از طبع من زاید بمقت
خود حرامست از کسی لاف سخندانی کند
(B-23)

شاعر با فخر تمام خود را رند پاکباز می‌داند و علت
همه ناکامیهایش را همین پاکبازی و رندی می‌شمارد:
من رند پاکبازم زان مهره مرادم
یا جوج وار ماندست در پشت سد ششدر
(A-55)

شاید این همه فخر از آن است که او خود را سرآمد
در سه فن می‌داند و بدین افتخار می‌کند:
در «طبایع» قرین بقراطم
در «سخن» شیه و مثل خاقانی
همجو سلطان علیست «تحریر»م

حق بمن این کرده ارزانی
ثانی من اگرچه نیست بدهر
هر یکی زان سه را منم ثانی
(A-194)

ب- شکوائیه
بخش عمده‌ای از دیوان مسیح کاشانی

شکوائیه‌های اوست، زندگی پرمحنت، غربت، دوری
از اهل و فرزندان، سعایت ساعیان و رانده شدن از دربار
شاه عباس و بسیار ناکامیهای دیگر چهره شعری را
عبوس کرده است. او هر کجا که مجالی یافته از بخت
ناسازگار خود شکایت کرده است. چنان که در
قصیده به مطلع:

فریاد از این زمانه غدار بی‌وفا
وین آسمان کجرو دون بی‌وفا
یکسره از بخت در شکایت است و سرانجام عامل
تمام نگون بختی را در خود می‌جوید:
خود کرده‌ام چه طعنه توان کرد بر فلک
خود خورده‌ام چه جرم توان بست بر سحاب
(A-5)

در قصیده‌ای دیگر می‌خواهد همه تن سینه شود و
آن همه فریاد، اما کجا یک سینه جواب آن همه درد را
می‌دهد؟ دلیل آن همه محنت را «هندطللی» خود
می‌داند.

میشود چون زحل از بخت سیه هندطلب
همجو خورشید عبث چند در ایران گردد
بلبل خسته بناچار از آن باغ رود
که در او زاغ و زغن مرغ خوش الحان گردد
یا این توصیف، وی نه چون یعقوب توان کنج عزلت
دارد و نه چون سایه قدرت گوشه نشینی. پس سرانجام
به دامان ثامن الحجج می‌آویزد که:

کار او گرچه بسی مشکل و برهم زده است
ز التفات تو مگر مشکلش آسان گردد
(A-31)

او خود را آدم رانده از بهشت می‌داند:
رانند مرا ز درگه شه دشمن حسود
من آدمم از آن ز بهشتم بدر کنند
(A-32)

ج- فلک‌ستیزی
فلک‌ستیزی وی تا بدان پایه است که قصایدی را
در نکوهش و هجو روزگار سروده است:

جزاک الله خیرا ای طبیب عیسوی بیکر
نمی‌دانم چه مجبونی که هم عیسائی و هم خرا
سرم را با کدوی بوج بی‌مغز تو همچشمی
بدان ماند که در حمام سرگوشی کنی با کر
هاله‌ای از غم و اندوه بر سرناشر شعر وی سایه
گسترده است آنچنان که شعرش بوی حبسیات مسعود
سعد از حصار نای و ناصر خسرو از دره لیگان را
می‌دهد:

نیکبختان فلک در سایه بخت توانند
نیک بختم من هم و بدبختی از بخت منست
در گلوی خنده‌ام تا شام مردن گریه است
در سرای سینه‌ام تا صبح محشر شیون است
بوفلک تا ماه باشد کار شه شاعر کنشی است
در جهان تا باده باشد کار من خون خوردن است

(B-13)
اما او سخت به قضا و قدر الهی نیز پایبند است:
دل بی‌امید خویش سعی بسی کرده باز
عجزکنان آمدیم بر سر راه قضا
پس عجب از سخت ماست اینکه کریمان فیض
هستی ما را زدند بر در امکان صلا
(B-1)

لیکن در واقع اشعار حکیم ترکیبی است از
فلک‌ستیزی و فخریه و شکوائیه که به عنوان ویژگی
اساسی شعر حکیم رکنای مسیح درآمده است.

آرایه‌ها و پیرایه‌ها

از ویژگیهای سبک «هندی» و «وقوع» که آثار آن در
شعر حکیم رکنای کاملاً محسوس و مشهود است، توجه
به صنعتگری است که تأثیر بسیار زیادی در آفرینش
خیال و مضمون‌سازی و باریک‌اندیزی دارد، چه صنایع
ادبی و آرایشهای کلامی، اگر به قصد هنرنمایی و به
تکلف و تصنع نباشد، موجب توجع اندیشه و کلام
می‌گردد.

الف - حسامیری

از انبوه صنایع و آرایه‌ها یکی «حسامیری» است:
چنانکه دو حس را به یکدیگر بیآمیزم و حاصل این
آمیزش دو حس ناهمگون ترکیبی نو و بدیع گردد، نه
بارد و مسخره. حسامیری در سبک «هندی» به اوج خود
رسیده و به عنوان یک ویژگی سبکی در شعر بعضی از
شعر درآمده است. در کلام حکیم رکنای نیز این عامل به
فراوانی یافت می‌شود. چنانکه:

بوی جگر شنیدن و سخن خون آلود:
ای مسیح از نفست بوی جگر می‌شنوم
میتوان یافت غمت زین سخن خون آلود
(B-247)

بوی گل شنیدن:
در لحد تنگ در آغوش خیالت خفتم
بوی گل می‌شنوم از کفن خون آلود
(B-247)

بوی تجلی:
خواهی از وصل تنف بوی تجلی گیرد
پاک شو جسم از این مان و من خون آلود
(B-247)

بوی حیا شنیدن:
شد عمرها که بلبل بیدل ز شوق سوخت
«بوی حیا» هنوز ز گل میتوان شنید
گریه تلخ و گریه شیرین:

اگرچه تلخ بود گریه در غم دوست
بهر بهانه توان گریه‌های شیرین کرد
نگاه گرم:

تا نگاه گرم سوی آن عذار افکنده‌ایم
آن گنه‌کاریم کانش در بهار افکنده‌ایم
(B-262)

ب - حسن تعلیل

دیگر صنعت «حسن تعلیل» یا دلیل‌آفرینی
شاعرانه است و آن صنعت چنان است که شاعر با
اندیشه‌های باریک شاعرانه برای امری دلیلی غیر
واقعی و تصنعی بیاورد چنانکه سرخی لاله را به
داغدارای وی تعبیر کرده‌اند. همین صنعت است که در
سبک هندی بسامد فراوان دارد چرا که نتیجه
دلیل‌آفرینی و تعلیل شاعرانه خیال‌بندی و
خیال‌انگیزی و تصاویر زیبا خواهد بود و حکیم رکنای به
فراوانی از این صنعت سود جسته است، چنان که:

من مسیحم لیک ز آنرو در زمین جا کرده‌ام
تا نشیند عیسی اندر آسمان بر جای من!
(B-99)

که با حسن تعلیل زیبایی با توجه به تخلص خود، خویش را با عیسی برابر می‌داند.
ز آنگونه شمع بخت عدوی تو کشته گشت
کز دود رشته‌اش نفس آسمان گرفت
(B - ۱۳)

من خاک ز آن ز هجر تو بر سر نمی‌کنم
کز بهر سر ز خاک هم افسر نمی‌کنم
(B - ۲۶۷)

ج - مضمون آفرینی

از دیگر ویژگیهای سبک «وقوع» و سبک «هندی» ظرافت اندیشه و خیال‌بندیهای باریک است که مضامین تازه را به وجود می‌آورد. این گونه مضامین باریک به فراوانی در شعر رکنا دیده می‌شود. چنانکه: یاد صبحی که تنگ تر بود از شیشه وصل
در بیابان تمنای کسی دیوار است
پیکرم همچو نی خشک شد و داغ برو
روزن نغمه دردیست که در مزارم است
بس که با سبحة حساب غم او داشته‌ام
دانه سبحة من داغ دل زنار است
(B - ۱۰)

ای که از من می‌خزی دل را به نرخ خاک راه
در ترازوسنگ دیگری نه که جان هم بر سر است
در نهالستان چشم صد نهال شعله از آتش است
در بهارستان طبعم صد بهشت از آذر است
(A - ۳۱)

چشمتم اقرار بخون خوردن ما کرد آری
مست اسرار خود آخر بزبان می‌آرد
(A - ۶۴)

چون عنان فکر گردانم به معراج خیال
نور می‌بخشد به پروین میخ نعل توستم
(B - ۷۵)

بیرون آورده اسمعیل کلکم
بزخم پاشنه صد چاه زمزم
(B - ۷۲)

از بس که دل ضعیف شد و نالها شکست
پنهان شدیم در شکن ناله‌های خویش
(B - ۱۲۸)

گویی چراغ داغ تو را کشتگان عشق
بعد از هلاک وقف مزار جگر کنند
(B - ۳۱)

دل که بزندان صبر بود چو یوسف مقیم
گرچه زلیخا نبود غمزده و پیر شد
(A - ۴۳)

ز رشک اشتیاق تو جاسوس خود شدم
درد ترا بخود نسبارم ز بیم خویش
(A - ۲۵۶)

ای دیده سوزن مژه ده لحظه‌ای بوم
تا من بتار اشک نمایم رفوی داغ
(A - ۲۵۸)

دانه اشک ز بس سوخته و مانده بجای
راست چون مردمک دیده شده در نظرم
(A - ۱۵۱)

نوح غم مردم چشمم شد و اشکم عمان
زان بدن کشتی نوح است مرا در طوفان
(B - ۱۵۱)

هرگه که نگاهم ز در چشم بره شد
صد قطره خون آبله پای نگه شد
(A - ۲۳۶)

برای قطره خونی که می‌چکد بر مفت
میان دیده و دل صد هزار دعوی بود
(B - ۲۳۱)

لاغرکش است خنجر آن طفل خردسال
من خویش را به بیهده لاغر نمی‌کنم
(A - ۲۴۷)

چشم از بنان بدوز که بیرون نیامدست
هرگز بسوزن مژه خاری ز پای دل
(B - ۲۵۷)

د - تلخیص

دایرهٔ اشارات و تلمیحات حکیم رکنا وسیع و دامنه‌دار و متنوع است، چنان که یکی از ویژگیهای شعری رکنا استفادهٔ بیش از اندازهٔ وی از داستانهای اساطیری و افسانه‌ای و نیز قصص قرآنی است. بیشترین اشارات وی به داستان حضرت موسی (ع) و طوفان نوح، و تعلقات داستان حضرت عیسی (ع) است که به رعایت تخلص خود «مسیح» یا بسامدی فراوان از آن سود جسته است. همچنین اشارات رکنا به عرایس و معاشیق شعری قابل توجه است:

دل محمود که يك قطره خون بیش نبود
شبنم زلف ابارست کنون با صد ناز
(A - ۶۱)

فردونم درفش کاویانی دارم از ناله
سلیمانم ز یاقوت سر مژگان نگین دارم
(B - ۲۶۸)

حفظ تعویذ محبت بین که در رشک یونسم
گرچه خود را بی سبب در کام آه افکنده‌ام
(A - ۲۶۳)

نه بینی روی مقصد تا نمایی فاش در آتش
چنار آتشین شو پس چراغ از دست بیضا کن
(A - ۱۰۲)

ه - تضمین

شاعر در صنعت تضمین شیوه‌ای نوین ایجاد کرده است چنانکه به جای آن که شعر شاعری دیگر را عاریت کند، از شعر خود بیتی را به تضمین گرفته است. چنان که خود گوید:

آرم دوبیت خویش به تضمین در این سخن
نیکو نگر که مخترع این روش منم
«از نیش غصه خانه زنیور شد تنم
من عنکیوت وار بر او پرده می‌کنم

این پیر زال چرخ به صد تهمتتم فکند
من در میان لشکر تهمت تهمتتم»
(B - ۸۷)

و یا در جای دیگر گوید:

دوبیت از گفته‌های خویشتن تضمین کنم اینک
بدین نوعی که می‌بینی بدان رسمی که میدانی
«بود در کشور امکان بزور پنجه عدلش
حقوق دولتش بالفرض چون احسان یزدانی»
(A - ۱۲۱)

و - وصف

وصف‌های حکیم رکنا از اماکن، اشیاء، ممدوحان، و مسائل مطروحهٔ خویش از جمله ویژگیهای اوست که به خوبی از عهدهٔ آن برآمده است. چنان که در وصف برکهٔ باغ هرات گوید:

بس که عکس ارغوان در آب اندازد شرار
در توجج برکه‌اش چون طور رسوائی کند
(B - ۱۳۲)

و یا قطعه بلند در وصف عمارت محمدشاه گوید:
ز شوق دیدن تو شخص صفحه تصویر
عجب نباشد اگر پیرهن نموده قبا

در آبیگینه خشفت صفای هشت بهشت
در آستانهٔ قدرت قضای هفت سما
فتاده گویی. اندر قضای دولت تو
چو زلف خویبان هر گوشهٔ صد هزار ختا
(B - ۱۶۶)

و یا در وصف چراغان قزوین گوید:
از کواکب نیست بر بام فلک شمع و چراغ
عکس میدان باز بر هفت آسمان افتاده است

گشته روشن طور عشق از بر تو اقبال شاه
موسی بیچاره را آتش بجان افتاده است
(A - ۱۷۲)

ز - ترکیبات و اصطلاحات

ترکیبات تشبیهی و استعاری و کنایی به طور وسیعی در شعر وی دیده می‌شود که بعضاً نو و ساخته دست هنرمند و خیال پرور حکیم رکنا است. در زیر به تعدادی از این ترکیبات اشاره می‌شود:

نیل الم B۲ / سود و سلم B۳ / آسیای چشم A۴ /
تسبیح اشک A۴ / شیشهٔ وصل B۱۰ / دامن چشم B۹ /
طفل اشک B۹ / بیابان تمنای B۱۰ / یوسف نظم B۱۰ /
ابروی غم A۱۱ / فلاطون خرد A۱۱ / ناقوس زبان

B۱۱ / آتشین اشک B۲۶۶ / طایر بخت B۱۱ / دل تنگ
خیال A۱۱ / طاووس کلام B۷ / پلاس بخت B۳۱ /
گلوی خنده A۱۳ / رودهٔ زمانه گریهٔ تر دامن - خندهٔ
خشک لب B۵۱ / خانقاه فکر A۵۵ / زیرهٔ کرمان B۲۳ /
ایمای تبسم A۷۱ / اسماعیل کلک B۷۸ / رستخیز

غمزه B۷۸ / شعلهٔ افسرده B۵۷ / کربلای نوق B۱۸ /
شام مردن - چین حادثات - چارباغ طبع A۱۲ / خار
فغان / همای بخت / فیض غم، موسی اقبال / خضر
بخت / یوسف اشک / رشتهٔ مریم / طور دل / پشه
نمرود / بخت خشک / پلاس بخت / دیدهٔ بخت /
شمع سخت / خورشید بخت / همای بخت و ...

اصطلاحات و ترکیبات عامیانه و استفاده از آنها در سبک «هندی» و سبک «وقوع» به اوج خود می‌رسد. این گونه اصطلاحات به فراوانی در شعر حکیم رکنا دیده می‌شود. اصطلاحاتی چون: واگفتن B۲ / راسته بازار A۱۰ / داد و بیداد A۹۰ / دم بروز A۱۵۵ / آب خورده (آب کاری شده) B۱۸۸ / ذله کردن A۲۰۰ / حق و حساب B۱۸۹ و ...

همچنین اصطلاحات پزشکی زیادی در دیوان مسیحا وجود دارد. چه آنکه وی قبل از شاعری، طبیب دربار شاه عباس بوده است و به مناسبت شغل خویش از اصطلاحات این فن بهره گرفته است. نظیر:

شرناق غفلت B۲۷ / تب لرزهٔ خست B۵۷ / سکنهٔ ظلمات B۷۱ / پنبه داغ B۸۲ / تبخاله B۹۲ / شریان A۹۳ / آبله B۹۳ / برص A۹۲ / رعاف خور A۹ / نبض سخن B۱۷ / استسقا B۹۸ / فلنج حسد B۱۰۲ /

... و
در بیتی بیماری جَرَب خود را اینگونه مداوا می‌کند:
اشک چون زنبق با آه چو گوگرد آمیخت
که مداوای جَرَب گردد و سازد شادم
(B - ۸۹)